

هو العليم

# بررسی دیدگاه مرحوم آیه الله بروجردی در تعریف

## مفهوم (1)

سلسله دروس خارج اصول فقه - باب مفاهیم - جلسه پنجم

استاد

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی  
قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

## دیدگاه مرحوم آیه‌الله بروجردی در باب مفهوم

عرض شد که علما در تعریف منطوق و مفهوم مطالب متفاوتی فرموده‌اند. مرحوم آقای بروجردی - رضوان الله تعالی علیه - ملاکی را برای تشخیص منطوق و تمییز بین منطوق و مفهوم ارائه داده‌اند.<sup>۱</sup>

### لوازم کلام و اقسام آن

ایشان معتقد هستند که گاهی اوقات متکلم در مقام بیان مطلب را به نحوی اداء می‌کند که به لوازم آن مطلب از نقطه نظر بناء عقلائیة متعهد است و جای ردّ و انکاری برای او نیست. ولی گاهی اوقات مطلب را به نحوی بیان می‌کند که برای انکار لوازم کلامش مفری وجود دارد.

مثلاً در جمله شرطیة «**إن جاءك زيدٌ فأكرمه**» اگر این جمله مفهوم داشته باشد به این معنا است که این جمله شرطیة دارای لوازمی است که خواهی نخواهی متکلم به اقرار آن لوازم متعهد است.

من باب مثال اگر زید همیشه با غلامش بیاید، اکرام غلامش هم واجب است یا اگر زید مقدار غذای مشخصی می‌خورد، تهیة آن مقدار لازم است. اگر زید مریض است باید در کیفیت غذا رعایت کند و امثال ذلک، از آن لوازمی که مخاطب نمی‌تواند انکار کند. و اگر گفتند: چرا غذای نامناسب دادید؟! او نمی‌تواند بگوید: من گفتم که اکرامش می‌کنم ولی نگفتم که چه نوع غذایی برایش تهیه می‌کنم یا چه وسائلی برایش آماده می‌کنم! چون وقتی که اکرام زید را قبول کرد و وجوب اکرام زید آمد، این وجوب اکرام، وجوب لوازم و وجوب آن مفاد تضمینی و مطابقی این کلام را هم در بر دارد و مخاطب نمی‌تواند انکار کند. این یک سری از لوازمی است که بر کلام مترتب است و خواهی نخواهی دامن گیر متکلم یا مخاطب خواهد شد. این قسم اول.

قسم دوم از لوازم اینکه ممکن است لوازمی باشد که ثبوتاً در عالم واقع و نفس الامر بین این دو مفاد هیچ گونه تلازمی وجود نداشته باشد، اگرچه مردم این تلازم را بفهمند. در همین مثال «**إن جاءك زيدٌ فأكرمه**» تعلق وجوب اکرام بر مجیی با نفی اکرام عند عدم المجیی، ثبوتاً و فی نفس الامر هیچ گونه تلازمی ندارد. یعنی در عالم واقع و در حاق واقع، بین وجوب اکرام عند المجیی و بین عدم وجوب اکرام عند عدم المجیی هیچ گونه

<sup>۱</sup>. الحاشیة علی کفایة الأصول، ج ۱، ص ۴۳۰.

تلازمی از حیث کلام وجود ندارد. به عبارت دیگر به کلام مربوط نیست و این استنباط عرفی، به بیان متکلم دخل و ربطی ندارد.

### تعریف منطوق و مفهوم بر اساس اقسام لوازم کلام

بناءً علی هذا آن مفاهیمی که به نحو اطلاق، ثبوتاً بر معنا و مفاد منطوق مترتب نباشد مفهوم می‌نامیم. و به آنچه متکلم ملتزم به تعهد به آن است منطوق می‌نامیم؛ سواءً اینکه مفاد مطابقی باشد یا تضمینی یا التزامی. به عبارت دیگر مفاد مطابقی و تضمینی و التزامی، مفاد دلالت لفظیة وضعیة هستند. و مفاد مفهوم و جملات مفهومی به دلالت لفظیة کاری ندارند بلکه مربوط به بناء عقلایی هستند.

### مفهوم بر اساس مقدمات حکمت و بنای عقلا

یعنی وقتی که متکلم در مقام بیان است و مقدمات حکمت به ترتیب تمام است؛ یعنی اول اینکه مرید، در مقام افاده معنا است؛ دوم اینکه مرید، در مقام افاده معنا از ظهور و ظواهر کلام خود است، چون ممکن است که در مقام تقیّه باشد یا در مقام غیر تقیّه از مصالح و از دواعی مختلفه باشد؛ سوم اینکه کلام او کلام مجمل و مبهمی نباشد و در مقام تفهیم و در مقام تبیین و تبیین تمام باشد؛ و چهارم اینکه ظهور حجّیت داشته باشد. بنابراین وقتی که این مقدمات تمام شد، آن وقت ما حکم می‌کنیم بر اینکه منظور و مراد جدی متکلم از این کلام، این معنا است.

صحبت در این است که در آن دو معنای اول، که عبارت از اراده و اراده افاده از این ظهور می‌باشد، این بنا را عقلاء می‌گذارند، نه اینکه خود لفظ چنین دلالتی داشته باشد. این روشن است که وقتی متکلم لفظی را بیان می‌کند خود این لفظ بر اراده متکلم دلالت ندارد و همین طور بر این هم دلالت ندارد که معنای ظاهری این لفظ قصد شده باشد.

در اینجا عقلاء هستند که می‌گویند: یک متکلم حکیم باید در مقام بیان، غایت طبیعی کلام را همچون سایر افعال خود لحاظ کند. هر فعلی را که فاعل حکیم - یعنی فاعلی که فعل او از روی عقل و تعقل است نه از روی جنون و سهو و امثال ذلک - انجام می‌دهد، غایتی را بر این فعل خود مترتب می‌کند. افعال ما شامل الفاظ ما هم خواهند شد و الفاظ هم یکی از افعال هستند.

بنابراین خواهی نخواهی متکلم در مقام بیان، غایت طبیعی این الفاظ را که افاده معنا است در نظر دارد، و ما نمی‌توانیم این معنا را از کلام متکلم منسلخ کنیم. و الاً دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود و دیگر کسی به کسی توجه ندارد و دیگر تمام کلام‌ها هزل و لغو می‌شود.

حالا وقتی که متکلم قیدی را در کلام می‌آورد یا شرطی را در کلام می‌آورد یا لقبی را در کلام می‌آورد یا وصف و یا غایت و امثال ذلک را در کلام می‌آورد، آیا بناء عقلا بر دخالت این امور در مفاد و افاده معنا از

متکلم نیست؟! متکلم بی جهت معنایی را اضافه نمی کند! اگر قرار باشد که وجوب اکرام بر مجیء مترتب نباشد، چرا وجوب اکرام را به نحو عموم و مطلق «اکرم زیداً» بیان نکرد؟! چرا تعلق زکات به غنم را مترتب بر وصف سائمه بودن ذکر کرد؟! اگر منظور شارع در تعلق زکات، خود نمو و کیفیت و کمیّت اغنام است، بنابراین باید بگوید: «فی الغنم زکوة». این ازدیاد لفظ «سائمه» در این کلام از یک متکلم حکیم به چه منظور است؟! لولا دخالت این قید در افاده معنا، وجهی برای ادخال این قید در این کلام باقی نمی ماند

بنابراین بناء عقلاء از باب «زیادة المبانی تدلّ علی زیادة المعانی» بر این است که وقتی کلامی دارای قیدی زائد بر آن معنای اطلاق خود کلام است، قطعاً آن قید در توسعه و تضییق آن معنای اطلاق دخالت دارد. وجوب اکرام زید به توسعه و اطلاق خود با تعلیق بر مجیء حدّ می خورد. وجوب زکات بر اغنام در حال اطلاق با تعلیق بر سائمه بودن حدّ می خورد.

بناءً علی هذا بناء عقلا بر دخالت یک قید، چه شرط و چه غایت و چه وصف و چه لقب و امثال ذلک - البته قید را مطلق می گیریم - در تضییق و توسعه حکم بر موضوع، از مواردی است که لایق نیست. فلهدذا دلالت لفظ بر معنای مطابقی و تضمینی و التزامی از این باب که کلام بنفسه و بذاته بر این سه دلالت دارد، داخل در منطوق می شود. اما دلالت کلام بر آن معنای التزامی که به واسطه قید حاصل شده است چون از باب بناء عقلا است از دلالات لفظیّه وضعیه خارج می شود. پس مفهوم به لحاظ بناء عقلا از منطوق خارج می شود و منطوق از باب دلالت لفظ بذاته بر آن مفاد مطابقی و تضمینی و التزامی داخل در دلالات سه گانه می شود. این ملاک برای تمییز بین منطوق و بین مفهومی است که ذکر شد.

بنابراین حدّ فاصل بین منطوق و مفهوم عبارت است از دلالت لفظیّه وضعیه و بناء عقلائیّه؛ حالا چه در مفهوم موافقت و چه در مفهوم مخالفت؛ و چه مفهوم مخالفت و موافقت به عنوان توسعه و یا به عنوان تضییق باشد؛ هریک از اینها که باشد از جهت بناء عقلائیّه است.

### نقد دیدگاه مرحوم آیه الله بروجردی

به نظر می رسد که در باب دلالت الفاظ بر معانی و مفاد خود، مسامحه ای شده است. همان طور که عرض شد دلالت لفظ بر معنای مطابقی و بر معنای تضمینی، دلالت لفظیّه وضعیه است، چه متکلم در مقام بیان باشد و چه در مقام بیان نباشد. حتی دلالت الفاظ بر معنای التزامیه، همچون جود بر حاتم یا حاتم بر جود یا کثرت رماد که بر جود دلالت می کند و امثال ذلک، تمام اینها به واسطه دلالت لفظیّه و وضعیه است.

إنما الکلام در اینکه دلالت جدی و دلالت ثبوتی که عرض کردیم دلالت و جودی بر تحقق این مفاد در عالم اعیان است و در نفس الامر نیاز به اراده جدی متکلم دارد چون مخاطب این معنا را از بناء عقلائیّه می فهمد؛ در این مطلب حرفی نیست.

## اول. بی معنا بودن تفکیک بین بناء عقلاء و حکم عقل

حالا صحبت در این است که بناء عقلائیه چه بنایی است؟ آیا این بناء عقلایی خارج از بناء عقل است یا اینکه خارج نیست؟ و آیا بناء عقلاء یک معنایی جدای از حکومت عقل بر ترتب حکم بر موضوع است یا اینکه همان حکومت عقل است؟

لاشک و لاشبهه که هیچ گونه دخلی برای عرف من حیث اِنَّه عرف در بناء عقلائیه وجود ندارد. و یؤید ذلک اینکه بسیاری از افراد و بلکه کافّه عرف و ناس در ترتب لوازم بناء عقلائیه بر کلام، هیچ گاه نظر عرف را نمی دانند و نظر بناء عقلائیه را نمی دانند؛ مثلاً بچه ای که به واسطه بناء عقلائیه بر احکام پدرش ترتیب اثر می دهد! این بچه که نمی داند بناء عقلائیه چیست! این بچه چه می فهمد که عرف کیست و عقلاء چه کسانی هستند؟! شما وقتی که به بچه چهارساله تان امری می کنید او به دنبال امر شما می دود. آیا او بناء عقلائیه می فهمد؟! آیا می فهمد که شما در مقام اراده جدی هستید یا نیستید؟! آیا اراده ظهور از این کلام کرده اید یا نکرده اید؟! آیا تمام اینها را با هم جمع می کند و با هم حلّ و فصل می کند و به مقتضای بناء عقلائیه و مقدمات حکمت حکم می کند بر اینکه شما در مقام اراده جدی هستید و بعد به دنبال مطلب می رود؟! این حرفها چیست؟! اصلاً به این نحو نیست! بلکه وقتی که به بچه می گوید: برو و این کار را انجام بده، او می رود و انجام می دهد. اگر به بزرگتر هم بگویند، او هم می رود و انجام می دهد. اگر مولا به شما امر کند آن کار را انجام می دهید. اگر شما عبد مولا باشید، از امر او امتثال می کنید. پس بناء عقلائیه در اینجا چه معنایی دارد؟!

یعنی منظور من این است که این تفکیکی که تابه حال بین حکم عقلی و حکم عقلانی شده است جای ندارد و اصلاً این تفکیک غلط است! بین بناء عقلائیه و بین بناء عقل تفکیکی نیست تا اینکه ما مسئله بناء عقلائیه را از مسائل احکام عرفیه بدانیم و حکم عقل را از احکام عرفیه جدا بدانیم. هر دو یکی است.

اما صحبت در این است که وقتی یک فرد در مقام مخاطب در قبال حکم مولا قرار می گیرد، عقل او حاکم است بر اینکه مولا قصد جدی دارد؛ مادامی که خلافتش ثابت نشود. چطور اینکه عبد، چه به الفاظ و وضع الفاظ اطلاع داشته باشد یا نداشته باشد، از هیئت مولا از فعل و یا از لفظ به اراده مولا پی می برد. وقتی که مولا می گوید: این عمل را انجام بده، این عبد با این عمل و با این کیفیت به سمت اتیان مطلوب منبعث می شود.

حالا آیا از خودش سؤال می کند که بناء عقلائیه در اینجا چیست؟! به این نحو نیست! بلکه عقل عبد، عقل صبی، عقل مردم در اینجا حاکم است بر اینکه به سمت مطلوب حرکت کند و این مسئله عرفی نیست. اگر در دنیا هیچ کس نباشد و اصلاً عرفی هم نباشد، بلکه یک نفر روی کره زمین باشد به نام عبد و بنده، در آنجا هم همین مسئله هست؛ یعنی نه کتابی خوانده اند و نه قانونی دیده اند.

بنابراین اولاً تفکیک بین بناء عقلائیه و حکم عقل اصلاً معنا ندارد. البته بعداً راجع به مسائل بناء عقلائیه

بحث مفصل می‌آید که مباحث حسن و قبح عقلی و استحسان و استقباح و ... است. ما فعلاً فقط به‌عنوان خالی نبودن عریضه راجع به این قضیه اشاره‌ای کردیم.

## دوم. متفاوت نبودن مفهوم و منطوق در دلالت التزامیه

مطلب دوم اینکه مگر ما در دلالت لفظ بر معنای التزام، نیاز به قرینه نداریم؟! چطور شد که شما در افاده آن معنای جدی و آن معنای مفاد و مفهوم، به بناء عقلاً نیاز داشتید و دلالت لفظ را بر آن مفاد، دلالت لفظیه نمی‌دانستید و آن را دلالت بنفسه و بذاته نمی‌دانستید؟! و گفتید که استفاده مفهوم از کلام براساس حاکمیت بناء عقلاً است، و لذا متکلم می‌تواند بگوید که من این مفهوم را نگفتم و به آن هم متعهد نیستم. یا اینکه مخاطب می‌تواند انکار کند که من هیچ ملتزم به اتیان به مفهوم نیستم. اینها به‌خاطر این است که منطوقش و جواب اکرام زید عند المجی است و بقیه‌اش هم دلالتی ندارد.

ولی نکته در اینجا است که دلالت لفظ بر معنای التزامی هم به دلالت لفظیه وضعیه نیست بلکه به حکم عقل است، و در آنجا هم ما به قرائن نیاز داریم. منتها یک‌وقت قرائن، قرائن بین است و یک‌وقت غیر بین است و بر حسب اختلاف مخاطبین افاده آن معنای التزامی تفاوت پیدا می‌کند. یعنی چون یک مخاطب ذهنش حدید است و یک مخاطب ذهنش بلید است تفاوت پیدا می‌کند.

وقتی که من می‌گویم: «زیدٌ كثير الرماد» یک‌وقت در مقام بیان جود او هستم، در اینجا باید قرائن باشد. کثرت رماد فی حدّ نفسه بر جود دلالت نمی‌کند. قرائن حالیه و مقامیه باید در اینجا باشد تا آن را برساند. ممکن است که این کثرت رماد در زمستان باشد و بر زیادتی اشتعال هیزم به‌خاطر سرما دلالت می‌کند و این چه ربطی به جود دارد؟! این کثرت رماد یک‌وقت در تابستان است و به‌خاطر مصلحتی است که آن مصلحت اقتضاء کرده که صاحب‌خانه و زید، نار زیادتی را مشتعل کند. باید قرائن مقامیه و حالیه باشد تا شما به‌واسطه آن قرائن به جود زید پی ببرید. پس این زیادتی و کثرت رماد در یک موقعیت دلالت دارد و در یک موقعیت هم هیچ دلالتی ندارد.

لذا فرموده‌اند که برای دلالت الفاظ بر معنای کنایی، همچون دلالت الفاظ بر معنای مجازیه، به قرائن نیاز داریم. یعنی در هر دو اینها قرینه می‌خواهیم، چه در معنای مجازیه و چه در معنای کنائیه. چه قرائن، قرائن حالیه و مقامیه باشد و چه مقالیه باشد. و اینکه شما می‌فرمایید: مفهوم به‌واسطه بناء عقلائییه مترتب بر کلام می‌شود و متکلم ملتزم به آن می‌شود نه به‌واسطه دلالت لفظیه، محل تأمل است!

در دلالت الفاظ بر معنای التزامیه که شما آن را داخل در دلالت لفظیه وضعیه گرفتید، در آنجا هم بناء عقلائییه هست، پس چرا در آنجا این حرف را نمی‌زنید؟! عقلاً می‌گویند: در اینجا این کلام بر آن معنای کنایی دلالت دارد و در آنجا ندارد. همان‌طور که عقلاً می‌گویند: «إن جاءك زیدٌ فأكرمه»، دلالت بر عدم اکرام عند

عدم مجيء دارد، در آنجا هم همین طور است و هیچ فرقی بین آنها نیست! اگر شما مفهوم را از باب بناء عقلائیة حجّت می دانید و به این لحاظ از منطوق جدا می کنید، در دلالت الفاظ بر معانی التزامیه هم باید بگویید که مفهوم هست، درحالی که **لم یتفوه به أحد!** و اگر شما بناء عقلائیة را کنار می گذارید و دلالت خود لفظ را در اینجا دخیل می دانید، پس چرا می گوید که در صورت اول متکلم ملتزم به این است که این مطلب را تفوه کرده است، ولی در صورت دوم می تواند انکار کند که من نگفتم. این چه فرقی است!؟

بنابراین آنچه به نظر می رسد این است که هیچ گونه فرقی بین مفهوم و بین منطوق در دلالت التزامیه بالمعنی الأعم یا بالمعنی الأخص وجود ندارد، و مفهوم بآی تحوکان شامل دلالت لفظیه بر معانی التزامیه خواهد شد. و این مطلب شما هم در اینجا جایگاهی ندارد.

### سوم. متفاوت نبودن مفهوم و منطوق به لحاظ التزام متکلم به مفاد کلام

ثالثاً اینکه چه کسی گفته است که اگر من بگویم: «إن جاءك زيدٌ فأكرمه»، در اینجا متکلم می تواند عدم التزام به آن مفهوم را اثبات کند؟! نه خیر، چه در دلالت منطوقیه و چه در دلالت مفهومیّه - اگر ما قائل به مفهوم در شرط بشویم - در اینکه به آن مفاد منطوقی یا تضمینی یا التزامی بآی تحوکان ملتزم شود هیچ گونه فرقی نیست! بله، به عدم اکرام عند عدم مجيء، ملتزم می شود و ما این را برعهده اش می گذاریم. چه فرقی می کند؟! وقتی قرار باشد که شما در دلالت التزامیه بگویید: او ملتزم است، چطور در مفهوم ملتزم نباشد؟! در مفهوم هم ملتزم است. و لذا «إقرار العقلاء علی أنفسهم جائز» را در باب مفاهیم هم ذکر می کنند و در آنجا می گویند که اگر شخص عاقلی اقرار کند ملتزم به مفاهیم اقرارش هم خواهد شد. و همه آنها چه بخواهد و چه نخواهد التزام آور هستند و در التزامش فرقی نمی کند.

چطور اینکه چه غافل از آن معنای التزامی باشد یا نباشد، ملتزم به آن معنای التزام بالمعنی الأخص خواهد بود. مثلاً اگر بگوید: «زيدٌ أعمى» ملتزم به ملكة بصر در مقابل أعمى خواهد بود، چه ملتفت به بصر باشد یا نباشد؛ از این نقطه نظر هیچ فرقی نمی کند.

بنابراین می توانیم بگوییم که این ملاک هم در جای خودش واقع نیست تا اینکه ببینیم چه باید واقع بشود؟ بقیة مطالب إن شاء الله برای روز بعد.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد